

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و برزنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

حزب کار ایران (توفان)
۳۱ جولای ۲۰۱۸

برخورد کمونیستی به مسأله ملی- (۲)

در ادامه بخش نخست این مقاله در مورد حل مسأله ملی از جنبه تئوریک و عملی ما به درج بخش دوم آن دست می-زنیم.

"برخورد کمونیستی به مسأله حق ملل در تعیین سرنوشت خویش در دوران امپریالیسم (۲)

بعد از جنگ جهانی اول و حضور گسترده امپریالیسم در جهان، بعد از پیروزی سوسیالیسم در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی نظام مستعمراتی کهن در هم ریخت و اشکال نوینی از ستم و یوغ ملی بروز کرد. در این زمان خصلت تحولات دوران ما تغییر کرد. در این دوره است که ستالین بر اساس واقعیت‌های عینی موجود بیان داشت که امروزه حل مسایل ملی دیگر در چارچوب دعوای بورژواهای یک کشور ممکن نیست، بلکه این مبارزه باید به منزله جزئی از کل مبارزه پرولتاریائی و ضد امپریالیستی صورت گیرد تا بتواند امکان حل پیدا کند. ستالین نوشت:

"در گذشته مسأله ملی به شیوه رفرمیستی، به مثابه مسأله‌ای جداگانه و مستقل، بدون رابطه با مسأله کلی حکومت سرمایه، سرنوشتی امپریالیسم و انقلاب پرولتری در نظر گرفته می‌شد. تلویحاً چنین وانمود می‌شد که پیروزی پرولتاریا در اروپا بدون اتحاد مستقیم با نهضت‌نجات‌بخش مستعمرات امکان پذیر است، حل مسأله ملی و مستعمراتی را می‌توان بی‌سروصدا و "با سیر طبیعی"، برکنار از شاهراه انقلاب پرولتری، بدون مبارزه انقلابی به ضد امپریالیسم عملی ساخت. اینک باید گفت که از این نظریه ضد انقلابی پرده برافتاده است. لنینیسم به اثبات رسانید و جنگ امپریالیستی و انقلاب روسیه تأیید کرد که حل مسأله ملی فقط در ارتباط با انقلاب پرولتری و بر زمینه آن میسر است، راه پیروزی انقلاب در غرب از اتحاد انقلابی با جنبش‌نجات‌بخش مستعمرات و کشورهای وابسته به ضد امپریالیسم می‌گذرد. مسأله ملی بخشی است از مسأله کلی انقلاب پرولتری، بخشی است از مسأله دیکتاتوری پرولتاریا. (راجع به اصول لنینیسم اثر ستالین، مسأله ملی به زبان فارسی انتشارات توفان- سه رساله از ستالین صفحات ۳۶ تا ۳۷).

لنین با توجه به تحولاتی که صورت گرفت در جولای ۱۹۱۶ مجدداً به این بحثها پرداخت و افزود:

"مطالبات خاص دموکراتیک و از آن جمله حق ملت‌ها در تعیین سرنوشت خویش مطلق نیست، بلکه جزئی از جنبش عام دموکراتیک (و امروزه: سوسیالیستی) جهانی است. ممکن است که در موارد جداگانه مشخص، جزء با کل در تضاد افتد. در آن صورت باید از جزء صرف نظر کرد (مراجعه شود به جلد ۱۹ صفحات ۲۵۷-۲۵۸).

ستالین در موقعی که مسأله ملی را در یوگسلاوی در جون سال ۱۹۲۵ منتشر در جلد ۷ آثارش تحلیل می‌کرد، نظریه افرادی را که مرتکب این اشتباه می‌شدند که گویا مسأله ملی، مبارزه میان بورژواهای ملل گوناگون بوده و در یوگسلاوی این رقابت میان بورژوازی "اسلونی" و "کرواسی" از یک طرف و بورژوازی "صربی" از طرف دیگر است، به نقد کشید و خود به این مسأله چنین پاسخ داد: "امروز که مسأله ملی از صورت مسأله‌ای محلی و داخلی یک دولت به صورت مسأله‌ای جهانی، به صورت مسأله مبارزه مستعمره‌ها و ملیت‌های وابسته به ضد امپریالیسم در آمده است، ماهیت آن چیست؟" و آنوقت پاسخ می‌دهد: "امروز ماهیت مسأله ملی عبارتست از مبارزه توده‌های خلق مستعمره‌ها و ملیت‌های وابسته به ضد استثمار مالی، به ضد اسارت سیاسی و فنای فرهنگی این مستعمره‌ها و این ملت‌ها از طرف بورژوازی امپریالیستی ملت مسلط".

این روح گفتار ستالین در مورد ممالک منطقه به خوبی صادق است. به حل مسأله ملی در ایران، عراق و یا سوریه نباید از منظر مبارزه بین بورژواهای فارس و ترک، کرد و فارس، کرد و عرب، فارس و عرب و... برخورد کرد، بلکه در عصر امپریالیسم باید اهمیت مبارزه مشترک و متحد آنها را به ضد امپریالیسم و امروزه صهیونیسم برای آزادی ملی در چارچوب کشورهای دموکراتیک ضد امپریالیستی در نظر گرفت که در آنها تمام زمینه‌های تصمیم‌گیری دموکراتیک برای آزادی کامل و یا وحدت دموکراتیک میان خلقها موجود است. حل مسأله ملی نه از تفرقه ملت‌ها، بلکه از وحدت مبارزه جویانه و دموکراتیک آنها می‌گذرد. به رسمیت شناختن حق ملل در تعیین سرنوشت خویش، برای ایجاد اعتماد و تقویت مناسبات وحدت دهنده دو طرف اهمیت دارد. حال به نقل قول ستالین مراجعه کنیم که به اثر خود "مارکسیسم و مسأله ملی" که در تاریخ ۱۹۱۲ قبل از انقلاب اکتوبر و جنگ جهانی اول نگاشته شده است، صرفاً از نظر تاریخی برخورد کرده و اجرای موبهموی آن را در دوران امپریالیسم غیرتاریخی و نادرست می‌داند و کمونیستها را از استناد به آن برحذر می‌دارد.

ستالین در برخورد به مسأله یوگسلاوی در سال ۱۹۲۵ بر این نظر است که مبارزه بورژوازی‌های ملل مختلف یوگسلاوی با یک دیگر دارای اهمیت چندانی نیست. مبارزه توده‌های این ملل به ضد امپریالیسم مهم است. وی می‌نویسد:

"سمیچ Semitsch به نکته‌ای از اثر ستالین "مارکسیسم و مسأله ملی" اشاره می‌کند، که در پایان سال ۱۹۱۲ نوشته شده است. در آنجا می‌گوید "مبارزه ملی در شرایط صعود سرمایه‌داری مبارزه‌ایست بین طبقات بورژوازی". ظاهراً سمیچ Semitsch می‌خواهد به این مفهوم اشاره کند که فرمولش برای تعیین مفهوم اجتماعی جنبش ملی تحت شرایط تاریخی حاکم صحیح است. ولی اثر ستالین قبل از جنگ امپریالیستی به رشته تحریر درآمده است و به منزله جنگ ملی.

مسأله‌ای که در آن زمان در تصور مارکسیست‌ها، هنوز اهمیت یک پرسش جهانی را نداشت و به منزله مطالبات اساسی مارکسیست‌ها، یعنی خواست حق خود تعیینی سرنوشت، نه به عنوان جزئی از انقلاب پرولتری، بلکه به منزله جزئی از انقلاب بورژوا-دموکراتیک در آن دوره مفهوم می‌شد.

مسخره خواهد بود اگر نخواهیم ببینیم که وضعیت بین‌المللی از آن زمان تا کنون از ریشه تغییر کرده است، که جنگ از یک سو و انقلاب اکتوبر در روسیه از سوی دیگر مسأله ملی را از یک مسأله مربوط به جزئی از انقلاب بورژوا-دموکراتیک عمومی، به بخشی از مسأله‌ای عمومی انقلاب سوسیالیستی پرولتری بدل کرده است.

قبلتر لنین در اوایل اکتوبر ۱۹۱۶ در مقاله‌اش در باره "ترازنامه مباحثه‌ای پیرامون بحث در مورد مسأله ملی" بیان کرد.

نکته ماهوی در مسأله ملی یعنی نکته مربوط به حق خود تعیینی سرنوشته، دیگر جزئی از جنبش دموکراتیک عمومی نبوده، بلکه اکنون بخشی از انقلاب سوسیالیستی پرولتری عمومی می‌باشد.

این بخش را می‌شود در سخنرانی سمیچ Semitsch در کمیسیون یوگسلاوی مشاهده کرد و خود قضاوت نمود.

"سمیچ پرسید: "مفهوم اجتماعی جنبش ملی در یوگسلاوی چیست؟"

و در همانجا پاسخ داد: "این محتوای اجتماعی شامل رقابت میان سرمایه صربی از یک سو و سرمایه کرواسی و اسلونی از سوی دیگر است" (به سخنان سمیچ در کمیسیون یوگسلاوی نگاه کنید).

در این که رقابت بورژوازی اسلونی و کرواسی علیه بورژوازی صرب باید تا حدودی در اینجا نقش داشته باشد، مسلماً شکی وجود ندارد. همچنین این نیز بدون تردید است کسی که مفهوم اجتماعی جنبش ملی را در مبارزه رقابتی بورژوازی ملیتهای گوناگون مشاهده می‌کند، نمی‌تواند مسأله ملی را به مثابه مسأله‌ای بنگرد که در ماهیت خویش یک مسأله دهقانی است. جوهر مسأله ملی در حال حاضر که مسأله ملی از یک مسأله محلی و مسأله درونی یک کشور به یک مسأله جهانی، به یک مسأله مبارزه مستعمرات و ملیتهای وابسته علیه امپریالیسم تبدیل شده است چیست؟ جوهر مسأله ملی در حال حاضر در مبارزه توده‌های مستعمرات و ملیتهای وابسته علیه استثمار مالی، علیه بردگی سیاسی و نابودی فرهنگ ملی این مستعمرات و این ملیتها توسط بورژوازی امپریالیستی ملیت حاکم است. چه اهمیتی می‌تواند چنین درکی از مسأله ملی برای رقابت متقابل بورژوازی ملیتهای مختلف داشته باشد؟ مطمئناً اهمیت قطعی و در برخی موارد حتی اهمیت ناچیز قابل توجهی هم ندارد. کاملاً واضح است که در اینجا مسأله اصلی این نیست که بورژوازی یک ملیت بتواند بر بورژوازی ملیت دیگر در رقابت غالب شده و یا بتواند چیره گردد، بلکه مربوط به آن است که گروه امپریالیستی ملیت حاکم، توده‌های بزرگ و قبل از هر چیز توده‌های دهقانی مستعمرات و ملیتهای وابسته را استثمار و سرکوب می‌کند و آنها را در نتیجه این ستم و استثمار به مبارزه علیه امپریالیسم می‌کشاند و به متحدان انقلاب پرولتری بدل می‌کند. اگر مفهوم اجتماعی جنبش ملی را به رقابت بورژوازی ملیتهای مختلف کاهش دهیم، آنوقت نمی‌شود مسأله ملی را به منزله مسأله‌ای طرح کرد که ماهیتاً یک مسأله دهقانی است. و بهعکس: اگر مسأله ملی به عنوان مسأله‌ای در نظر گرفته شود که در ماهیت امر یک مسأله دهقانی است آنوقت نمی‌شود مفهوم اجتماعی جنبش ملی را در مبارزه رقابتی بورژوازی ملیتهای گوناگون مشاهده کرد. این دو فرمول را نمی‌شود مساوی قرار داد.

من در باره سایر کارهای لنین و همچنین سایر نمایندگان کمونیسم روسیه در مورد مسأله ملی اظهار نظر نخواهم کرد. چه اهمیتی می‌تواند امروز آن همه استناد سمیچ به آن نکته شناخته شده در آثار ستالین داشته باشد، در حالی که آن اثر در مرحله انقلاب بورژوا-دموکراتیک در روسیه نوشته شده، و ما اکنون به پاس وضعیت تاریخی به عصر نوینی، به عصر انقلاب پرولتری وارد شده‌ایم؟

این تنها می‌تواند به این معنا باشد که Semitsch نقل قول را خارج از زمان و مکان، و صرف‌نظر از وضعیت تاریخی زنده به‌کار می‌برد و به این ترتیب خواسته‌های ابتدائی دیالکتیک را نقض نموده، و از نظر می‌اندازد که آنچه در یک وضعیت تاریخی درست است می‌تواند در یک وضعیت تاریخی دیگر اشتباه از کار درآید.

همانطور که قبلاً در سخنرانی خود در کمیسیون یوگسلاوی تشریح کردم، لازم است برای بررسی مسأله ملی توسط بلشویک‌های روسیه دو مرحله متفاوت را در نظر گرفت: مرحله قبل از اکتوبر، زمانی که انقلاب بورژوا دموکراتیک مطرح بود و مسأله ملی بخشی از جنبش دموکراتیک عمومی منظور می‌شد، و مرحله اکتوبر، زمانی که دیگر انقلاب پرولتری طرح گردیده و مسأله ملی به منزله بخشی از انقلاب پرولتری محسوب می‌شد.

نیازی به اثبات نیست که این تمایز، اهمیت حیاتی دارد. من می‌ترسم که سمیچ هنوز معنا و اهمیت این تفاوت بین دو مرحله در بررسی مسأله ملی را هنوز هم درک نکرده باشد.

به این دلیل من بر این نظرم که در بطن تلاش سمیچ که جنبش ملی را نه به عنوان مسأله‌ای ببیند که در ماهیت امر یک مسأله دهقانی است، بلکه به عنوان رقابت میان بورژوازی ملیت‌های مختلف، در نظر بگیرد، کم بهادهی به‌نیروی درونی جنبش ملی و بی توجهی به خصلت عمیقاً انقلابی و ویژگی مردمی است که در درون مسأله ملی نهفته است. (نگاه کنید به "بلشویک" شماره ۷).

این است دومین خطای سمیچ.

مشخص است که زینوویف در سخنرانی خود در کمیسیون یوگسلاوی در باره خطای سمیچ همان حرف وی را تکرار می‌کند وقتی می‌گوید: "ادعای سمیچ اشتباه است مبنی بر این که چون جنبش دهقانی در یوگسلاوی تحت رهبری بورژوازی است لذا انقلابی نیست" (نگاه کنید به پرودا، شماره ۸۳).

آیا این همخوانی یک تصادف است؟ طبیعتاً خیر!

تکرار می‌کنم، جایی که دود وجود دارد، آتش هم وجود دارد.

من نتیجتاً در مورد پرسش سوم مدعی هستم سمیچ "سعی می‌کند به مسأله ملی در یوگسلاوی بدون در نظر گرفتن ارتباط آن با وضعیت جهانی و با پیش‌بینی چشم‌اندازهای اروپائی برخورد کند."

آیا این صحیح است؟

آری صحیح است. زیرا که سمیچ در سخنرانی خود حتی یکبار هم و آنهم تنها به طور ضمنی، اشاره نمی‌کند که وضعیت جهانی در تحت مناسبات امروزی، به ویژه برای یوگسلاوی یک عامل بسیار مهم در رابطه با مسأله ملی است.

این واقعیت که دولت یوگسلاوی خود از محصول نزاع دو ائتلاف اصلی امپریالیستی پدید آمده و نمی‌تواند خود را از بازی قدرتهای بزرگ امپریالیستی که امروز در ممالک همجوار امپریالیستی‌اش در جریان است کنار بکشد تماماً از نظر سمیچ افتاده است.

استناد سمیچ که می‌تواند حدودی تغییرات در وضعیت بین‌المللی را کاملاً تصور کند، که در نتیجه آن بتواند مسأله حق خود تعیینی به یک مسأله عملی روز تبدیل گردد - امروز باید این استناد دیگر در شرایط موجود جهانی به منزله ناکافی تلقی شود.

"...."

این نقل‌های قول و درک کمونیستی از حل مسأله ملی را می‌توان ادامه داد. ولی همین مقدار نیز روشن می‌کند که حل مسأله ملی در دوران جنگ‌های مستعمراتی در قبل از جنگ جهانی اول و وقوع انقلاب اکتوبر با حل مسأله ملی در دوران توسعه نفوذ امپریالیسم و وقوع انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتوبر در شوروی متفاوت است. تاریخ را نمی‌شود به عقب برگردانید. ... ادامه دارد